



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

تازه‌های فرهنگی از بخارا، سمرقند و ...

● نکته‌ها و تازه‌های بخارا، سمرقند و ... / رحیم مسلمانیان قبادیانی

نگته‌ها و تازه‌های فرهنگی

و تاریخی از دوشنبه، بخارا،

سمرقند و... (۷)

ارزشمندترین اثر علمی تاریخی علامه عینی

در معرفی علامه صدرالدین عینی بخارایی (۱۹۵۴/۱۳۳۳ ش - ۱۸۷۸ م / ۱۲۵۷ ش) همین سخن کافی است که: وی در تاریخ ادبیات کهن و غنی فارسی تاجیکی، سر حلقه‌ای در مرحله کنونی آن می‌باشد؛ و از یک‌ها نیز او را یکی از بنیانگذاران ادبیات نوین خود می‌دانند. و اما خدمتی بی نظیر عینی تابشی سیاسی دارد، یعنی وی از تجربه‌های تلخ تاریخی دریافت که باخته‌های سیاسی را تنها با شمشیر فرهنگ می‌توان جبران کرد. و در سمرقند (که بر اثر «تبر تقسیم» در سال ۱۹۲۴ م / ۱۳۰۳ ش در هیأت جمهوری سوسیالیستی ازبکستان مانده بود) سکونت ورزید، از کاغذ و قلم تا حد امکان سود جست، از همان جا بر محیط علمی و فرهنگی تاجیکستان رهبری کرد. اگر سمرقند میان شهرهای برون مرزی تاجیکان، هویت ملی خود را بهتر نگاه داشته است، بیش از همه و پیش از همه به شرافت علامه عینی بوده است.

شناختی از ایشان در ایران گرامی نیز موجود است. شادروان سعید نفیسی سخنان گرمی درباره عینی گفته، نقدی دلنشین به تذکره «نمونه ادبیات تاجیک» به چاپ رسانده است. استاد علی اصغر حکمت قطعه‌ای در ۱۵ بیت به او بخشیده، از جمله می‌گوید:

«همسایه زهمسایه بسی پند بگیرد

انگور زانگور همی بند بگیرد»

آری، مثل است این به مردم تاجیک
از هر مثلی اهل ادب پند بگیرد
هر جانور و سنگ و درختی که به گیتی ست
صد پند از آن مرد خردمند بگیرد...

استاد عینی نیز با قطعه‌ای در ۱۹ بیت در همان وزن و ردیف، ولی قافیه‌ای دیگر، پاسخ گفته که چهار بیت پایانی این است:

دانشور بی مثل - علی اصغر حکمت
حکمت سزد از دانش او رنگ بگیرد
«اصغر» بُودش نام، ولی معنی اکبر
در خویش چو آغوش خرد تنگ بگیرد
الماس اگر چند بُود خرد به ظاهر
آب زخ یا قوتِ گران سنگ بگیرد
عینی شرفی یابد اگر از سر الطاف
چو سنگِ وی آن دوست به پاسنگ بگیرد

۲۱۹

روانشاد استاد پرویز ناتل خانلری سال ۱۳۲۳ ش در شماره هفتم مجله «سخن» او را در پهلوی امیر خسرو، خواجه حسن، حکیم نظامی، اقبال لاهوری یاد کرده بود. سال ۱۳۶۱ ش شادروان سعیدی سیرجانی در سبک او بیهقی را شناخت و «یادداشت‌ها» را به چاپ رساند که اهل سخن شناس این مرز و بوم خوش پذیرفتند. و اما حالا مراد نشان دادن شناخت عینی در ایران نیست^۱، بلکه معرفی یک کتاب تازه یافت شده اوست. بزرگترین خدمتی که علامه عینی انجام داده و جایگاه و مرتبه بلندی پیدا کرده است، به اعتراف پژوهشگرانی مانند: یوسف براگینسکی، محمدجان شکوری، صاحب تبروف، خدایی شریف‌وف، و... در راه بیداری و خودآگاهی مردم بوده است. بر این هدف والا، وی با راه‌های گوناگون، چنانچه: تأسیس مکتب جدید و تدریس، تألیف کتاب درسی، سرودن شعر، نوشتن مقاله و خطابه، داستان کوتاه و بلند موفق گردیده است. با تأکید باید گفت، عنوان عالی قهرمان تاجیکستان که پس از کسب استقلال جمهوری بنیاد یافت و در وهله نخست به استاد داده شد، حق حلال او بود.

۱- راجع به این موضوع از جمله نک: رحیم مسلمانیان قبادیانی: زبان و ادب فارسی در فرا رود. - تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۷۶، ص ۱۲۹ - ۱۲۲؛ همو. علامه عینی و ادبیات فارسی تاجیکی. - «قرار»، ویژه‌نامه پژوهشی، ادبی، هنری؛ ۱۳۷۷، ص ۱۰۹ - ۱۰۴.



● استاد زنده‌یاد صدرالدین عینی بخارایی

جایگاه استاد عینی در تاریخ ادبیات نوین تاجیک از راه نثر ادبی میسر شده است. اما روشن است که نثر بدیعی در بطن خود گِرهی نیز دارد: آن حقیقت که قلمداد می‌شود، می‌تواند ساخته و پرداخته (به نیروی تخیل نویسنده)، یعنی به دور از حقیقت واقعی باشد. البته، در مورد استاد عینی که اغراض مدنی خود را از طریق نوشته‌های فراوان علمی، بویژه رساله‌های «تاریخ امیران منغیتیة بخارا» «تاریخ انقلاب بخارا»، «مختصر ترجمه‌ی حال خودم» به ثبوت رسانیده است، هیچ شک و تردیدی جای ندارد. عینی با نظر داشت محیط زندگی خود قلم به دست گرفته است، نه بر بال خیال نشسته، از آسمان فرود آمده است. کتابی تازه یافت شده عینی ۸۴ سال قبل نوشته شده است، همین نتیجه را به خوبی تأیید می‌نماید.

امیر عالم‌خان منغیت، به دنبال انقلاب روسیه و بر اثر فشار فتنه‌گران، اعلامیه‌ای درباره‌ی اصلاحات جامعه بخارا پخش نمود. به شادمانی این «اصلاحات» ترقی خواهان بخارا خواستند نمایشی بر پا کنند، با برداشتن پرچم عینی با آن فراستی که داشت، دریافت: این اعلامیه نیرنگی بیش نیست، می‌خواهند همه‌ی اصلاح‌طلبان را شناسایی و دستگیر کنند. وی در دماغ خود دودی را از فتنه‌ای خونین احساس می‌کرد. و خواست مانع از نمایش شود، اما فعالان نمایش: منظم، فیض‌الله خواجه، و... که سخت تحریک شده بودند، به مصلحت گوش فرادادند. نمایش بر پا و از طرف دولت و عده‌ایی متعصب بی‌رحمانه سرکوب گردید. عینی راه، اگرچه در تظاهرات

حاضر نشد و در مدرسه «کوکلتاش» در حجره خود حضور داشت، آمدند و بردند؛ ۷۵ شلاق زدند؛ به زندان انداختند؛ روشنفکران سمرقند و کاگان فشار بر سفارتخانه روسیه آوردند؛ و در حالی نیم جان آزاد شد. وی ۵۲ روز در بیمارستان کاگان تحت جراحی و مداوا قرار گرفت؛ دوستش، شاعر میرزا نذرالله را از دست داد؛ پس از مرخصی از بیمارستان، سمرقند رفت و همانجا ماندگار شد، تقریباً تا پایان عمرش.

عینی، چه در بیمارستان کاگان و چه بعد از آن، همه زُخدها را، از جمله این سخت‌ترین ستم را در حقیقت روا دیدند، در کوره اندیشه خود تکرار و بتکرار بررسی و ریشه‌یابی نمود، و در حاصل کتابی نوشت (در سال ۱۹۱۸ م/ ۱۲۹۷ ش) با نام: «تاریخ اصول صوتیه و انقلاب فکری در بخارا».

این کتاب پژوهشی است صرف مُستند، درباره تاریخ انقلاب فکری در بخارا. یا شاید بهتر که گفته شود: یادداشتی ست سراسر مُستند، همراه با نتیجه‌گیری‌های مدلل، در موضوع مذکور.

عینی که شاگرد ذکی و کوشای مکتب معارف پروری علامه احمد مخدوم دانش بود، بهترین راه بیداری مردم را در مکتب و سواد و مدرسه دید. و همراه با یارانش: میرزا عبدالواحد منظم، حامد خواجه مهری و دیگران، دریافتند که سبک کهنه سوادآموزی نتیجه‌ای دلخواه در پی ندارد، آنچه دارد، همه منفی ست: ذهن را می‌کاهد، شوق را می‌کشد، رغبت را نابود می‌کند، عمر را بر باد می‌دهد. حاصل تحصیل سالیان دراز همین است که شاگرد متن آشنا را خوانده می‌تواند، اما نوشته نمی‌تواند... و روشنفکران در پی مکتب نو شدند - مکتبی که در ظرف یک - یک و نیم ماه، شاگرد هم خوانده و هم نوشته می‌تواند.

چنین مکتب را برای نخستین بار «در سنه ۱۳۲۱ هجری، ۵ ربیع الاولی در سمرقند»، روشنفکر شناخته تاجیک ملا عبدالقادر شکوری تأسیس داده بود؛ پس از ۵ سال، در بخارا، «در سنه ۱۳۲۶ هجری، دهم ماه شوال در گذر دروازه سلاخ‌خانه، به زیر اداره میرزا عبدالواحد منظم در خانه میرزای مذکور اول بار به زبان فارسی برای اطفال بخارا، «بسم‌الله» گفته، مکتب اصول صوتیه گشاده شد».

اما تلاش‌های تجددگرایانه عینی و یارانش به مخالفت بسیار سخت معلمان و مکتب داران کهنه‌پرست رو به رو شد، و مکتب سرانجام بسته گردید...

در تفاوت با بعضی از کشورهای خاورزمین، چنانچه ایران، روشنفکران بخارا، بنابر عدم ارتباط با دنیای بیرون، همه بدون استثنا روحانی بودند، و عینی نیز از جمله آنها بود. و اما این گروه روحانیان، در پیشرفت فرهنگی و سیاسی و اقتصادی بخارا، نشر معارف اسلامی را از عوامل اصلی می‌دانستند و از همین سبب می‌خواستند که سایه جهل و تعصب هر چه زودتر از

اوضاع و احوال فرهنگی و اجتماعی بخارا را در ابتدای سده بیستم میلادی از همین یک تکه نیز می‌توان تصور کرد: «عاقبت در حواشی خوانی چنان غلو رفت که متون بالکلیه از میان بیرون شد. آخر، تمام خوانندگن شرح‌های معروف، مثل شرح ملا، شرح عقاید نسفی، شرح عقاید عضوی، شرح تهذیب، شرح حکمت العین نیز ترک شده، در ظرف ۱۸ یا ۲۰ سال تحصیل، عمر طلبه به خطبه و بحث مجد کتاب‌های مذکور صرف می‌شدگی شد. حاضر، کار به جایی انجام یافته که خود کتاب‌های مذکور هم نیست و نابود شده، به نام «مجموعه» قدری از خطبه و حاشیه‌های کتاب‌های مذکور جمع کرده طبع نموده‌اند. طلبه نیز به خرسندی تمام به همین «مجموعه» - ها قناعت کرده، در ۱۸ یا ۲۰ سال درس را ختم می‌کنند. آنانی که در بخارا مفتی، یا در قصبه‌ای رئیس می‌شدند، اکثراً بعد از رسیدن به این منصب‌ها چون که «محضرت» - را یافته، از نظر گذرانده، به حوادث و آمده فتوی می‌دهند. بعضی از ایشان به نوشته‌جات محرران، یعنی کاتبان فتوا اکتفا کرده مَهر و امضا می‌نمایند. آنانی که جسورتر هستند، کاغذ سفید را مَهر کرده به محرر می‌سپارند. محرر به دلخواه خود فتوا نوشته به مستفتیان می‌دهد (بعضی علما که محض به خواهش تدبیر و رسائل شرعی عمر صرف می‌کنند، از این جمله مُستثنی‌اند. لیکن ایشان در کمال اقلیت و همیشه در این علمای معروف، سرپست و منفورند. بسیار واقع شده است که علمای حقانی را علمای معروف در مسئله‌های موافق رأی خودهاشان به تهدید قتل، غارت، نفی، مَهر و امضا کنانده‌اند). به اصل بصیرت پُر واضح است که به شهری که احوال علمی به این درجه افتاده باشد؛ طلبه از دست همین فرقه تربیت یابند؛ عوام ایشان را صاحب شریعت و حامی اعتقاد کنند؛ ایشان در هر کار به نام دین‌داری و شریعت مداری مداخله نمایند؛ حکومت به ایشان حامی، بلکه تابع محض باشد، پس احوال آن شهر چه خواهد شدن! به نام شریعت چه بازیچه‌ها که به کار خواهد نرفت! به شریعت نبوی و به دین مقدس اسلام چه استهراها نخواهند کرد!

عینی این پیش‌بینی، این سخن‌های هشدار دهنده را در جمادی الاولی ۱۳۳۶ هجری قمری (فورویه ۱۹۱۸ م) نوشته است. با گذشت سی ماه از آن تاریخ چه شد؟ - به همگان معلوم است: بخارای شریف یک لقمه خام شد در کام بلشویک‌های روسیه.

از شمار ارزش‌های فراوان علمی و تاریخی کتاب تازه یافت شده استاد عینی، تنها به یکی اشاره می‌شود: به ماجرای شیعه و سنی که در زمان حکومت امیر عبدالاحدخان^۱ در شهر بخارا در گرفت. درباره این فاجعه خبر و تفسیرهای گوناگون به قلم داده‌اند. و اما عینی که حادثه را از

۱- وی شاعر هم بود، شعرهای فارسی تاجیکی با تخلص «عاجز» می‌گفت.



● رحیم مسلمانیان قبادیانی

نزدیک مشاهده کرده است، هم خبری مفصل و معتمد درج نموده و هم ریشه‌های اصلی و فرعی آن را نشان داده است: در روز شنبه، دهم محرم الحرام سال ۱۳۲۸ هجری قمری ایرانیان و شیعه‌یان بخارا مراسم سوگواری داشتند و جمعی از طلاب تاشکندی و فرغانگی و بعضی از اهالی بخارا نیز در حال تماشا بودند. هنگام عزاداری، یکی از طلبه فرغانگی خودداری را فراموش کرد و خندید، و اوپاش شیعیان او را زدند، و فتنه درگرفت. عینی علت‌های آشکار و نهان این فاجعه ناخوش را، بی طرفانه برشمرده، و از جمله گفته است: «۷- زیاده متعصب بودن علما و طلبه شیعه و سنی مدرسه‌های بخارا؛ ۸- اصل سبب: بی خبر بودن عموم اهالی از احوال زمان و سیاست دول و مطلع نبودنشان به مسائل دینی و اجتماعی»...

این کتاب پُر بها در سال ۱۲۹۷ ش / ۱۹۱۸ م نوشته شده است. اما تاکنون روی چاپ را ندیده. به خاطر درونمایه بسیار بلندش که زمانداران را گزنده بود. و اما اکنون چاپ می‌شود: به لطف خداوندی، با کوشش‌های فرزند گرانمایه آن بزرگوار - دکتر کمال الدین عینی، در تهران. رحیم قبادیانی تهران، تابستان ۷۸.

تاجیکان، آریائیا و فلات ایران

گردآورنده میرزا شکورزاده. - تهران: سروش، ۱۳۸۰: ۳۳۷ ص.

آقای شکورزاده از شمار آن فرهنگیان مهاجر پُرکار تاجیک می‌باشد که وظیفه شرافتمندانه

خود را در معرفی زبان و ادب و تاریخ و فرهنگ ملت خویش دیده‌اند. وی سال ۱۳۷۳ کتابی جدی را با نام «تاجیکان در مسیر تاریخ» از طریق انتشارات بین‌المللی الهدی به چاپ رسانده بود. اینک، کتاب دوم ایشان که از همان نوع است، به فروش آمد.

پیشگفتار کتاب، در ۹ صفحه که با قلم گردآورنده نوشته شده است، به دو موضوع اختصاص یافته: نخست - بررسی نقطه نظرهایی که در مورد «تاجیکان در مسیر تاریخ» در مطبوعات به چاپ رسیده‌اند، دوم - توضیحی در رابطه با درونمایه کتاب حاضر. یکی از آن نقدها که به قلم شاعر معاصر تاجیک دارا نجات تعلق دارد و با نام «شناسنامه ملت تاجیک» در هفته‌نامه «سامان» به چاپ رسیده بود، به طور کامل (ص ۱۱ تا ۱۴) درج یافته است.

کتاب از دو فصل عبارت بوده، تعدادی مقالات و رسالات ارزشمند را درباره مسائل گوناگون تاریخ تاجیکان در بر گرفته است.

بخش یکم کتاب با مطلبی از خاورشناس معروف روس ولادیمیر بارتولد درباره فرهنگ آریاییهای آسیای مرکزی (ص ۱۷ - ۲۸) آغاز می‌یابد. «تشکل مردم تاجیک و سازمان دولتی آن» (ص ۲۹ - ۱۰۴) - قسمتی است از کتاب معروف علامه باباجان غفوروف «تاجیکان». مطلبی دیگر «سامانیان و ترکان» (ص ۱۰۵ - ۱۲۲) عنوان دارد که آن را دکتر صالح پرگاری نوشته است. این جا سخن درباره جغرافیای ترکان و زیست و فعل و اطوار آنان اخباری مستند و مفید براساس سرچشمه‌های معتبر درج یافته است. به عنوان مثال، به همین دو نکته توجه شود: «رسم قبایل ترکان آن است که قبیله بر قبیله تاختن کنند» (مجمع الانساب، ص ۳۷)؛ «ایشان را کشت و بذر نباشد، و کشت ایشان غارت باشد؛ و چون فرزندی آیدشان، شمشیر آخته پیش او بنهند و پدر گوید: مرا از زر و سیم و مال نیست که از بهر تو میراث مانم، این میراث توست» (تاریخ گزیده، ص ۵۹۲).

در مقاله پروفیسور یوسف شاه یعقوب شاه (ص ۱۲۳ - ۱۳۵) سخن از پیدایش قوم تاجیک و معنی این واژه رفته است. متأسفانه، مقاله به طور کامل نقل نشده، تا نظر نهایی مؤلف روشن گردد. استاد سیروس ایزدی که «تاریخ ادبیات فارس و تاجیک» نام کتاب شادروان یوگنی برتلس را از روسی به فارسی برگردانده و پیشگفتاری سودمندی نیز نوشته است. آقای شکورزاده بخشی از این مقدمه را در کتاب خود جا داده (ص ۱۳۷ - ۱۴۸) و روی گواراترین مشترکات تاجیکان و ایرانیان تأکید به عمل آورده است. چنانچه دکتر ایزدی نوشته: «ما و تاجیکانی که در سرزمین‌های دیگر هستند و دولت‌های دیگری دارند، همه از یک تبار و دارای یک زبان هستیم، و از دست‌آوردهای ادبی و علمی و فرهنگی و پُرآوازه‌ای برخورداریم (...). و هیچ کدام بر دیگری، در این باره برتری نداریم».

مقاله‌های مجتبی مینوی «ترک و تازیک در عصر بیهقی» (ص ۱۴۹ - ۱۵۸)، احمد کسروی تبریزی «... بیشتری در سوی تاجیکان می‌بوده» (ص ۹۵۹ - ۱۷۲) نیز در کتاب درج یافته‌اند. در رساله استاد کسروی از جمله این نکته تأکید یافته که ساکنان اصلی و بومی آذربایجان خود را «تاجیکی» می‌دانسته‌اند. چنانچه مؤلف می‌گوید: «تاجیکان یا بومیان فارسی زبان ایران از پانصد سال باز در نتیجه رواج صوفیگری و باطنی‌گری و خراباتیگری و سپس در سایه کشتار مغولان و چیرگی دوست ساله ایشان اندیشه آزادی و گردن‌فرازی و جانبازی را فراموش کرده و به یکبار از شایستگی افتاده بودند و از ایشان جز کار چاه‌سرایبی و پنداریافی و ستایشگری و اینگونه چیزها بر نیامدی و این فیروزبختی خاندان صفوی بود که اینان را در کنار نهاده، ایل‌های بیابان‌نشین ترک را پیش کشیدند و دست به دوش آنان نهاده به پادشاهی برخاستند» (ص ۱۵۹).

خجندی باستانی که بر سر تاجیکستان کنونی جای تاج را دارد، در کتاب‌های پیشین و نوین بسیار یاد شده است. دکتر رضا مصطفوی سبزواری همه یادهای پیشین را گردآورده، مقاله‌ای برای *دایرةالمعارف فارسی* نوشته بود که آقای شکورزاده آن را در کتاب خود جا داده است (ص ۱۷۳ - ۱۷۹). خانم نادره بدیعی که در چین بوده، با زندگی تاجیکان تا شقورغان آشنایی خوبی داشته و رساله سودمندی هم نوشته است که فصلی از آن در کتاب حاضر درج یافته است (ص ۱۸۱ - ۱۹۴). رسم و آیین‌های ملی و مردمی به طور کامل و جالب به قلم آمده است.

بخش دوم از کتاب «تاجیکان، آریائیا و فلات ایران» چنین عنوان عمومی دارد: «سوگنامه بلخ و بخارا». در واقع، از هر صفحه آن بوی دماغ‌سوز درد و الم به مشام می‌رسد.

در مقاله آقای عبدالله مرادعلی بیگی لنگرودی «خیال‌بافی‌های پان‌ترکیست‌ها - واقعیت تاریخی» (ص ۱۹۸ - ۲۰۶) بار دیگر این واقعیت تأیید شده که ساکنان بومی خوارزم و عموماً ایران شرقی مردمان از نژاد آریایی بوده‌اند.

پیشگفتار روانشاد لایق به کتاب مشهور استاد شکوری «خراسان است اینجا» (ص ۲۰۷ - ۲۱۶)، مطلبی از همان استاد شکوری: «معنویت و احیای ملی» (ص ۲۱۷ - ۲۶۲)، مقاله دکتر نماز حاتم‌اف «در بخارا بخار گردیدیم» (ص ۲۶۳ - ۲۷۴) - از جمله مطالبی پُراهمیت می‌باشند. ویژگی ممتاز این نوشته‌ها (و عموماً تمام مطالب کتاب) این است که مؤلفان تنها بر زمینه اسناد و ارقام، و دلیل و برهان تحلیل به عمل آورده‌اند. داد این نویسنده‌ها هم از بیدادی است، چنانچه پروفیسور حاتم‌اف که خود فرزند برومند بخار است، می‌گوید: «در نتیجه سیاست بزرگ‌منشی ازبکانه و سیاست زورآوری و قلدری، بخشی از تاجیکان زبان مادری را گم کرده، از یک شده‌اند و قسم دیگری از آنها به سیاست شو و نیستی رهبریت ازبکستان که علیه تاجیکان بود، تاب و طاقت نیاوردند و به ناچار به خاطر آنکه هویت ملی و زبان و فرهنگشان را از دست

ندهند، به جمهوری تاجیکستان کوچ بستند» (ص ۲۶۴). امروز در استان بخارا، بنا بر نوشتهٔ پروفیسور حاتم‌اف که خود از تاریخ‌شناسان مشهور می‌باشد، تخمیناً شش صد هزار تاجیک، دویست و پنجاه هزار ازبک و هشتاد هزار ترکمان بسر می‌برند (ص ۲۶۵). و اما جمعیت شهر بخارا هشتاد درصد تاجیک و ده درصد ازبک و باقی قوم‌های دیگرند (ص ۲۶۷). این رقم با سخنان ریاست محترم جمهوری ازبکستان، جناب اسلام کریم‌اف: «اهالی این شهرها (سمرقند و بخارا) تاجیکند»^۱، کاملاً موافق می‌آید.

در مقالهٔ دکتر حضرت صباحی «عمر دروغ کوتاه است» (ص ۲۷۵ - ۲۸۶) که با ذکرنامهٔ پان ترک‌تانهٔ اکمل اکرام‌اف به استالین آغاز یافته است، ادعاهای بی‌معنی چندی از مؤلفان را آشکار کرده است. چنانچه اکرام‌اف سال ۱۳۰۷ ش / ۱۹۲۸ م، در شمار قوم‌های ساکن قلمرو ازبکستان «ازبکها»، «قرغیزها»، «قزاقها» و «ترکمانها» - را ذکر کرده و اما از تاجیکها نامی نبرده است. یکی دیگر از ارزشهای مقالهٔ دکتر صباحی این است که کشمکش اطراف «افراسیاب» سمرقند را روشن کرده است: «بار دیگر باید تأکید کرد که مکانی که امروز با نام «افراسیاب» مشهور است، اصلاً به قهرمان «شاهنامه» ارتباطی ندارد و آن جا را تا قرن ۱۸ م «بالاحصار» و «قلعهٔ حصار» می‌گفتند و چون در جشن نوروز در این زمین مسابقهٔ بزکشی برگزار می‌شد، مردم این جا را «افراسیاب» (سیاب - نام رودخانه) می‌گفتند و «افراسیاب» معنی «امیران اسب تازی» و «گلهٔ اسب» - را دارد. در نهایت کار، این کلمه شکل «افراسیاب» - را گرفت و امروزه هم سمرقندیان این کلمه را با تشدید «س» تلفظ می‌کنند» (ص ۲۸۴). به تحلیل همین مؤلف؛ پیدایش واژهٔ کنونی «ازبک» از «اغوزک» می‌باشد که نام طایفه‌ای از ترک‌هاست (همانجا).

رسالة پروفیسور سعید سعیدی زادهٔ سمرقندی «از تاریخ سیاسی تاجیکان افغانستان» (ص ۲۸۷ - ۳۳۶) بخش پایانی این کتاب را تشکیل داده است. مؤلف که خود مدتی در افغانستان ایفای وظیفه کرده، با مردمان آن کشور از نزدیک آشنا شده است، اخبار و آمار جالب هم به قلم داده. از جمله نوشته: «افغانها در مملکت تخمیناً ۳۰ تا ۳۵ درصد جمعیت را تشکیل می‌دهند. ولی شمارهٔ تاجیکان را از ۵۰ تا ۶۰ درصد می‌توان حساب کرد. این دعوا رانه تنها ارقام گوناگون کتابها و مشاهده‌های مردم، بلکه آن حادثهٔ سیاسی و تاریخی اثبات می‌کند که در اکثر استانهای سرزمین امروز افغانستان (خراسان کوچک) در گذشته تاجیکان اکثر اهالی را تشکیل می‌دادند و اهالی بومی این کشور محسوب می‌شدند. وطن اصلی افغانها شمال و غرب پاکستان کنونی

1 - Kamoliddin Ayni. Ayni. Sukhan jon ast, jon, ey joni jonon! -- «jumhuriyat», N 78

دامنه کوههای سلیمان) است و حالا نیز قسمت عمدهٔ افغانها در همان قسمت کشور بود و باش دارند» (ص ۳۳۴ - ۳۳۵).

در فرآورد گفتنی است، گردآورنده زحمتی فراوان کشیده، ولی اگر منابع همه مطالب دقیق ذکر می‌یافت، ارزش علمی مجموعه باز هم می‌افزود.



انتشارات مروارید

کتاب‌های تازه انتشارات مروارید

جام شکسته

(بازیافتن)

نوشتهٔ آن رب‌گری‌به، ترجمهٔ خجسته کیهان

موسیقی یک زندگی

نوشتهٔ آندره مکین، ترجمهٔ دکتر ساسان تبسمی

اولین تپش‌های عاشقانه قلبم

(نامه‌های فروغ فرخزاد به پرویز شاپور)

به کوشش کامیار شاپور - عمران صلاحی

شوکران شیرین

(مجموعه طنز جهان)

گردآورنده: اسدالله امرایی، با مقدمهٔ سیدابراهیم نبوی

دایرةالمعارف شیطان

نوشتهٔ امبروز بیرس، ترجمهٔ مهشید میرمعزی،

ویرایش و مقدمهٔ سیدابراهیم نبوی

یک لب و هزار خنده

نوشتهٔ عمران صلاحی

شعر و شناخت

نوشتهٔ ضیا موحد